

قصه‌واره‌های دور از وطن

نهمین شماره: هاله مجید



نشر مهرنوروز

۱۳۹۳

سرشناسه:	مجرد، هاله، ۱۳۴۸ -
عنوان و نام پدیدآور:	قصه‌واره‌های دور از وطن / نوشته هاله مجرد؛ تصویرسازی علی اسماعیل‌زاده.
مشخصات نشر:	تهران: مهر نوروز، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری:	۹۶ ص.: مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک:	۹-۵-۹۳۳۲۲-۶۰۰-۹۷۸-۴۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
شناسه افزوده:	اسماعیل‌زاده، علی، ۱۳۷۵ -، تصویرگر
رده بندی کنگره:	۱۳۹۲ غق۴ ج/ PIR۸۳۶۱
رده بندی دیویی:	۸۶۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۳۰۲۳۵۳



نشر مهر نوروز

عنوان:	قصه‌واره‌های دور از وطن
نویسنده:	هاله مجرد
طراح جلد:	بهنام زنگی
تصویر سازی:	علی اسماعیل‌زاده
حروفنگاری و صفحه آرایی:	سایاگرافیک
چاپ اول:	۱۳۹۳
شمارگان:	جلد ۲۰۰۰
شابک:	978-600-93332-9-5
نشانی الکترونیک:	info@mehrenorouz.com
قیمت:	۴۰۰۰ تومان

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

مقدمه / ۷

هتل کشتی / ۹

سما ایرانی‌ها نژادپرست هستید!!! / ۱۱

زندگی شب سربازها!!! / ۱۲

علیک السلام یا حبیبی! / ۱۵

ماجرای سلیمان فرستادن در اتوبوس راه قم!!! / ۱۷

سال ۲۰۰۸ و هنر هم سنگ فرقه‌ای! / ۱۸

دوچرخه‌سواری نال در سراسر ممنوع! / ۱۹

سرزمین مادری، نقش‌جمع یا خلیج همیشگی فارس! / ۲۱

به یاد استادام، احمد رضا دریا / ۲۳

زنده باد آزادی!!! / ۲۹

دلم گرفته هم‌وطن! / ۳۰

یک روز خوب سازندگی! / ۳۲

انتظار!!! / ۳۴

خدا را شکر که به کلاس بالاتر می‌رویم! / ۳۶

۸ ساعت جنگ جهانی! / ۳۸

آلشیلنگ، آلفتابه، مسئله این است!!! / ۴۰

زنان ایران، بازیگران گمنام / ۴۲

مشاجره من و مردِ مصری / ۴۵

سنگِ من! / ۴۸

- قصه خیاط خانه و چای مولانا!!! / ۵۰
- کولی های کوزوویی و آداب و رسوم آنها / ۵۳
- جشن بهاری جُردان / ۵۵
- شب های شادِ رمضان! / ۵۷
- عید قربان و دوباره شادمانی! / ۵۹
- آوریل / آوریل! / ۶۰
- معرفه کرم و مهربانی خدا! / ۶۱
- عید پاک / مسیح / ۶۴
- خرافات یهودی / ای / ۶۶
- وفات مریم مقدس (ع) / جشن پیوند مسلمانان و مسیحیان / ۶۸
- فرشته نگهبان / ۷۱
- زمستان، پادشاه قصه ها / ۷۴
- باورهای مشترک / ۷۷
- روز مارتین مقدس! / ۷۸
- زیبای حقیقت! / ۸۱
- تولد عیسی مسیح / ۸۲
- سه پادشاه مقدس / ۸۴
- جشن سه ستاره شناس مقدس در کوزوو / ۸۹
- قطار دوسلدورف! / ۹۰
- موسیقی خیابانی / ۹۲
- کلاس زبان فارسی / ۹۵

مقدمه

دیشب خواب عجیبی دیدم، کسی که نمی‌شناختمش کتابی قدیمی را با نام "قصه‌های ایرانی" به‌دستم داد. از خواب پریدم و به یاد قصه‌های مادر بزرگم افتادم. قصه‌هایی که در هر فصلی از سال، در همان فصل را به‌خود می‌گرفت. قصه‌هایی که شب‌های دراز و سرد زمستان را برایم کوتاه می‌کرد و گرما می‌بخشید و همواره آمدن بهار را نوید می‌داد.

راستی امروز، شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۸۶ است. حدود چند روز دیگر چهارشنبه‌سوری، عید نوروز از راه می‌رسد. بی‌اختیار قطعه شعری از اشعار "اختر ثالث" را زیر لب زمزمه کردم:

"عید آمد و ما خانه بودیم ناانگیزیم! خیلی سریع، دستمالی برداشتم و شروع به تمیز کردن می‌گفتم گرد و غبار اتاق کوچکم کردم. همان‌طور که اتاق را تمیز می‌کردم، شعری از "فرهاد" را به یاد آوردم: "بوی عیدی، بوی گل، بوی کاغذ رنگی..... بوی اسکناس تا نخورده لای کتاب..." ناگهان نویسنده‌ای کسی که بر تارای نواخت، نظرم را جلب کرد. همسایه عراقی بغداد در هایم پناهندگان بود که بر تارش می‌نواخت. گویی با زنی نا آشنا که به تتهایی‌اش را در دیار غربت از دل بیرون می‌کرد. ناگهانی رفتم تا بهتر گوش کنم. یک‌دفعه "فؤاد" پسر جوانی که به اهالی کردستان عراق بود از اتاقش بیرون آمد و با زبان کردی و آلمانی گفت: "نوروز می‌آید، بهار شده است" در همین لحظه، پسر جوان دیگری که اهل گرجستان بود از اتاق روبه‌روی اتاق من بیرون آمد و

چند بار پشت سر هم گفت: "قلم، قلم، قلم...."

تعجب کردم و جا خوردم و به او گفتم که در زبان فارسی، ما هم "قلم" می‌گوییم. قلم را به او دادم و پس از چند دقیقه برایم پی آورد. کلمه "قلم" و نوای تار، بی‌اختیار من را در کوچه باغ‌های یاوران و اطراف خانه استاد "انجوی شیرازی" سوق داد. به یاد کتاب "قصه‌های ایرانی" و کتاب "فرهنگ مردم"، البته من هیچ‌گاه استاد را در نزدیک ندیده بودم و برنامه رادیویی او را گوش نداده بودم. آن پسر معروف استاد در مراسم ختم او حضور داشتم.

خلاصه سال‌ها بود که نوشته بودم و سال‌ها بود که با خاطرات شیرین دوران پناهنده‌گری‌ام هر شب به خواب می‌رفتم. چند ماهی از اقامت من در آن نگاه پناهندگان (هایم) می‌گذرد. اما به مرور به این نتیجه رسیدم که با زاویه نگاه خود را عوض کنم. به جای اندیشیدن به گذشته و یا آینده و به جای نگاه کردن به دیوارها و زمین‌ها و توالت‌های کثیف و شیف هایم، باید به مردمی نگاه کنم که در اطرافم زنده‌اند و در آن زندگی می‌کنند. مردمی مهاجر از ملیت‌ها و اقوام مختلف دنیا. مردمی که هر کدام فرهنگ‌ها، آداب، رسوم و دین و... مربوط به خود دارند. مردمی که با وجود این که سرزمین و خاک خود را به دلایلی مختلف رها کرده و برای زندگی به سرزمینی دیگر آمده‌اند، اما هرگز مردم باورها و آداب و رسوم ملی و مذهبی خود را فراموش نکرده‌اند و همچنان ایمانی خالصانه به برگزاری آداب و رسوم‌شان دارند.